گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید سیدجعفر احمدپناه از شهدای عملیات کربلای ۵

لحظه وداع نوشته بود «یا زیارت یا شهادت!»

صغری خیل فرهنگ

در آستانه سالگرد شهادت سیدجعفر احمدپناه به سراغ خواهرش طاهره‌السادات احمدپناه رفتیم تا برگ‌هایی از خاطرات این شهید عملیات کربلای۵ را مرور کنیم. خاطراتی که با هر بار مرورش بغض‌های گاه و بیگاه خواهر نشان از وابستگی و علاقه شدیدشان نسبت به هم داشت. برادری که چند روز قبل از عملیات کربلای ۵ برای دیدار و وداع آخر با موتورش کیلومترها راه را می‌پیماید تا به خواهرش که در حوزه علمیه شهری دیگر در حال تحصیل است، برسد. با طاهره‌السادات احمدپناه همکلام شدیم تا از شهید خانه‌شان سیدجعفر احمدپناه که در سن ۲۵سالگی در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید، برایمان روایت کند.

چند خواهر و برادر هستید؟ کمی از خانواده‌تان بگویید.

ما اهل غدیرآباد سمنان و سه خواهر و دو برادر هستیم. برادرم سیدجعفر فرزند سوم خانواده و متولد سال ۱۳۳۹ بود که در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. ما در خانواده‌ای مذهبی و از نظر مادی تقریباً در حد متوسط به دنیا آمدیم. سیدجعفر دوران ابتدایی را در مدرسه دکتر آیت (نصیری سابق) و دوران راهنمایی را در مدرسه آیت‌الله کاشانی سپری کرد. برادرم مسائل و مشکلات زندگی بالاخص خانواده را به خوبی درک می‌کرد. برای همین تابستان‌ها به شغل سیم‌کشی مشغول شد و کم‌کم در این شغل مهارت یافت و دوران متوسطه یعنی دبیرستان را در مدرسه هفت تیر طی کرد و در سال ۵۸ موفق شد دیپلم خود را بگیرد.

برادرتان در دوران انقلاب فعالیتی هم داشت؟

سال دوم دبیرستان سیدجعفر مصادف شد با اوج‌گیری انقلاب. با شروع انقلاب از آنجا که ایشان عاشق مسائل مذهبی و از همه مهم‌تر عاشق پروردگارش بود، در این راه قدم گذاشت و در راهپیمایی‌ها و دیگر مراسم‌ها و مجالس مذهبی شرکت و اعلامیه‌های امام را تهیه می‌کرد و به خانه می‌آورد و برای ما هم می‌خواند. با این کار قصد داشت فضای خانه و اهل خانواده را با امام و آرمان‌های امام آشنا کند تا در این مسیر همراه ایشان باشیم. برادرم تا نیمه‌های شب همراه با دیگر انقلابیون در خیابان‌ها بود و شعار می‌داد و بدین وسیله در این دریای خروشان که با خون هزاران نفر به پیروزی رسید، سهیم بود. شهید سیدجعفر در میدان اجتماع مردی فداکار و پرتلاش بود و پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی سراپای وجودش را در خدمت حکومت اسلامی و رهبری آن قرار داد. در مورد رژیم گذشته می‌گفت نفت ما را امریکایی‌ها می‌برند، آن وقت شاه جشن ۲هزار و ۵۰۰ ساله می‌گیرد. اینها باید از بین بروند. بعد از پیروزی انقلاب گفت برویم امام را ببینیم. به اتفاق او به ملاقات امام رفتیم. آن روز آهنگران نوحه می‌خواند. سیدجعفر آمد و بچه‌ام را گرفت و پیش امام برد. امام دستی به سر بچه کشیدند و برگرداند.

چطور شد که وارد میدان جهاد و رزم شد؟

در حین خدمت بود که جنگ تحمیلی آغاز شد. آغاز جنگ نقطه عطفی در زندگی او شد. در سال ۵۹ بود که برادرم که در خرم‌آباد مشغول انجام خدمت مقدس سربازی بود به ما اطلاع داد که داوطلبانه به جبهه خواهد رفت. پس از خدمت سربازی عضو بسیج مستضعفین گردید و به جبهه اعزام شد. ابتدا عضو بسیج شد. بعد از آن به عضویت سپاه درآمد که در طول خدمتش چند بار به جبهه اعزام شد. برادرم همچون عاشقی دلباخته بود که می‌رفت برای سازندگی نفس خویش تا سرانجام آن شهادت بشود. در اکثر عملیات‌ها شرکت داشت و شاهد شهادت بسیاری از دوستانش بود، برای همین عهد کرده بود تا آخرین قطره خون خود به مصاف دشمن برود و در میدان جهاد ایستادگی کند. خانواده با حضور سیدجعفر در جبهه مخالفتی نداشتند. موافق حضور بچه‌ها در جبهه هم بودند. مادرم الحمدلله خیلی مذهبی و معتقد بود. دوست داشت بچه‌ها در راه خدا قدم بردارند.

برای شما چطور برادری بود؟

کسانی که با برادرم شهیدسیدجعفر آشنایی داشتند، به خوبی می‌دانستند که او به ملاقات پروردگارش دلبسته بود و به همین علت در تلاش بود که کارهای صالح انجام دهد تا به جوارش نزدیک‌تر شود و در این راه جز معبودش احدی را در عبادت و خدمت مورد توجه قرار نمی‌داد. شهیدسیدجعفر از استعدادهایی که پروردگارش نزد او به ودیعه گذاشته بود، اطلاع کامل داشت و می‌دانست که چگونه آنها را تنها در راه رسیدن به معشوق شکوفا سازد و در این راه بود که از رفاه زندگی مادی و از مقام و منصب و شغل و دیگر تعلقات دنیوی چشم پوشید و آنچه داشت را در طبق اخلاص تقدیم پروردگارش نمود و خدمت خالصانه را پیش گرفت. همزمانش هرگز آن روحیه بشاش و عالی ایشان را در جبهه‌ها فراموش نمی‌کنند.

در دفتر خاطرات ایشان درج شده بود هفته‌ای چهار شب نماز شب به جا می‌آوردند. تا آنجایی که می‌توانستند در نماز جماعت شرکت می‌کردند. مسئله دیگری که در طول زندگی کوتاه ایشان مشاهده شده بود مظلومیت ایشان بود و آن قلب مهربانی که برای همه می‌تپید، در ضمن صله‌ارحام را فراموش نمی‌کرد و یکی از سفارشات ایشان هم همین بود. با تمام اخلاصی که از سراپای وجود آن مجاهد بیدار فرو می‌ریخت، با تمام عشقی که به امام می‌ورزید و بصیرت بالا و دلبستگی شدیدی که به انقلاب و جبهه و علاقه وافری که به امام حسین (ع) داشت، دوست و دشمن نتوانست مانع فعالیت‌های او بالاخص جبهه رفتن و اعزام مکرر ایشان بشود. برادرم عاشق یا بهتر بگویم دیوانه امام حسین(ع) بود و چه زیبا دیوانه و شیفته او شد و به سویش پر کشید. هر چیزی که داشت بین فقرا تقسیم می‌کرد. گفتم سیدجعفر کمک به مردم بس است. لازم نیست هر چه داری به مردم بدهی و دستت خالی بشود. گفت حاضرم همه دارایی‌ام، حتی قلبم را هم با مردم نصف کنم. ایشان پوچی لذت زودگذر دنیا را فهمیده و ناپایداری روزگار را لمس کرده بود.

لذت مبارزه را چشیده و ارزش شهادت را آموخته بود و بعد از شهادت دوستانش قسم یاد می‌کرد که نمی‌گذارد سلاح آنها روی زمین بماند و بعد از شهادت پسرخاله‌هایش حمیدرضا میلانی و سیدحسن طاهری، آتش عشقش نسبت به خداوند و شهادت در راه او و کینه‌اش نسبت به دشمنان اسلام چندین برابر شد. بعضی وقت‌ها که برای سیم‌کشی ساختمانی با دوستش می‌رفت و صاحبخانه برای‌شان چیزی می‌آوردند که بخورند، از دوستش پرسید این آقا خمس و زکات مالش را می‌دهد؟ من و سیدجعفر بسیار به هم علاقه‌مند بودیم و دوری و شهادتش غم زیادی بر دل ما سه خواهر نشاند.

زمانی که به مرخصی می‌آمد از حال و اوضاع جبهه برای‌تان روایت می‌کرد؟

هر وقت که به مرخصی می‌آمد از فرط ناراحتی و دوری از بچه‌ها و جبهه گریه می‌کرد. موقعی که می‌خواست برگردد از شوق حضور و دیدار دوستان و همرزمانش باز هم گریه می‌کرد. یک مرتبه که به مرخصی آمد، هنوز چند روزی از مهلت مرخصی‌اش باقی مانده بود که برگشت. به برادرم گفتم چند روزی پیش ما بمان، دلمان برایت تنگ می‌شود. گفت باید برگردم. بچه‌های دیگر هم باید بتوانند به خانواده‌شان سر بزنند. یک روز هم که شده زودتر برم بهتر است. برادرم بسیار متواضع بود. جبهه که بود هر زمانی می‌توانست و برایش مقدور بود به ما نامه می‌داد. تأکید می‌کرد مادرجان! برای امام دعا کنید. در نماز جمعه و جماعت شرکت کنید. خواندن دعای توسل و کمیل را فراموش نکنید. مادرم اصرار داشت تا او ازدواج کند، اما برادرم زیر بار نرفت که نرفت.

با توجه به حب و علاقه‌ای که به ایشان داشتید، از لحظات آخری که بدرقه‌اش کردید، بگویید.

من در حوزه علمیه مهدی‌شهر در ۱۵ کیلومتری سمنان درس می‌خواندم. برای همین چند روز قبل از آخرین اعزامش به دیدن من آمد. سیدجعفر یک موتور هوندا داشت با همان موتور هوندایش برای خداحافظی از من آمده بود. خیلی به هم وابسته بودیم. آمد و بعد از کمی صحبت از من خدا حافظی کرد و رفت. خواهرم می‌گفت موقع رفتن از خانه، روی شیشه بخار گرفته این جمله را نوشت: این‌بار یا زیارت یا شهادت. بعد به مادرم گفته بود این بماند تا خواهرهایم بیایند و بخوانند. از روحیات برادرم در آخرین دیدارش مشخص بود که دیگر ماندنی نیست؛ او اهل دنیا و تعلقات دنیایی نبود.

شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

برادرم آرزوی شهادت می‌کرد و مادرم هم دوست داشت او به آرزویش برسد و شهید شود. یک‌بار وقتی که می‌خواست برود جبهه به مادرم گفت مادرجان! برایم دعا کن که شهید بشوم. همه دوستانم رفتند و من جا ماندم. بار آخر هم از مادرمان پرسید مادر جان! از من راضی هستید؟ حلالم می‌کنید؟ مادر در پاسخش گفت بله مادر، باید شما جوان‌ها بروید و از اسلام و مملکت دفاع کنید. رفت و شهید شد. در نهایت برادرم در ۲۱ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه با اصابت تیر به گلویش به شهادت رسید. پیکر مطهرش پس از تشییع و تدفین در امامزاده یحیی سمنان دفن شد. بعد از شهادت ایشان یکی از نزدیکانش او را در خواب دیده و به او گفته بود لحظه شهادت امام حسین(ع) را دیدی؟ گفت بله دیدم بسیار نورانی بود. خواهرم بعد از شهادت سیدجعفر گفت که خود شهید قبل از شهادتش خواب دیده بود و برایمان تعریف کرد که در خواب حمیدرضا میلانی پسر خاله‌مان را دیدم. ابتدا او را نشناختم. حمیدرضا به من گفت من اینجا تنها هستم، باید بیایی پیش من! گفتم من نمی‌آیم. گفته بیا من تنها هستم. بعد از دیدن این خواب برادرم به خانواده می‌گوید که من شهید می‌شوم. من خبر شهادتش را در حوزه علمیه مهدی‌شهر شنیدم. یکی از بچه‌ها من را صدا کرد و گفت گویا برادرت مجروح شده، همان یک جمله کافی بود تا متوجه بشوم که خبری شده است. رفتم و غسل صبر کردم. به همراه یکی از دوستانم به سمنان رفتم و وقتی که نزدیک خانه شدم تا چشمم به حجله برادر شهیدم افتاد، مطمئن شدم که سیدجعفر به آرزویش رسیده و شهید شده است.

وصیتنامه‌ای از ایشان به یادگار مانده است. اگر امکان دارد بخش‌هایی از وصیتنامه ایشان را برای ما بخوانید.

برادرم چه زیبا در وصیتنامه و خون‌نامه‌اش ذکر می‌کند که خدایا من از مادیات چیزی ندارم که در راه تو بدهم جز یک مشت پوست و استخوان، پس بپذیر و راضی باش از من به حق محمد و آل‌طاهرین او. خدایا چه زیباست با تو راز و نیاز کردن. چه خوش است شنیدن و استماع زمزمه عشاق و نغمه‌سرایی آنها که فقط تو از آن آگاهی. الهی! تو را شکر که چنین لیاقتی را به من دادی که به دانشگاه آقا اباعبدالله الحسین راه یابم و با آگاهی کامل و با علم بیشتر تمام راه حق و حقیقت را انتخاب کنم و در این راه که انتهای آن یعنی شهادت در راه خداست گام نهم تا از این سعادت عظیم برخوردار شوم. ای خدا! من که از زندگی این دنیا چیزی ندیدم و ندارم که در راهت بدهم. جز یک مشت گوشت و پوست و استخوان، پس بپذیر و راضی باش. ای ملت شهیدپرور! به مال دنیا دل نبندید، آن وقت پشیمان می‌شوید که دیگر سودی ندارد. راه شهیدان را ادامه دهید و نگذارید اسلحه آنها بر زمین بماند. زینب‌وار زندگی کنید، حجاب شما از خون سرخ من بهتر است و مهم‌تر از تیری است که به چشم منافقان می‌خورد.

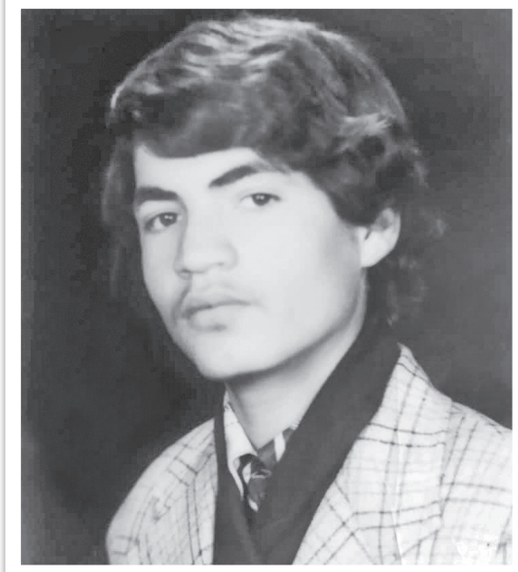

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۱۸

یادکرد

شهید عبدالله شهروی

فرمانده شجاعی که در عملیات کربلای ۵ آسمانی شد

آتش سنگین دشمن از اراده قوی شهید شهروی کم نکرد

آرمان شریف

در پاییز سال ۱۳۶۵ کاروان رزمندگان از سراسر کشور تحت‌نام سپاه محمد عازم جبهه‌ها می‌شوند. قرار است عملیاتی بزرگ انجام شود و قدرت و غیرت نیروهای ایرانی را به ارتش بعث و حامیانش نشان دهد.

۱۵ روز پس از عملیات کربلای ۴، عملیات بزرگ کربلای ۵ در منطقه شلمچه آغاز می‌شود. رزمندگان از زمان شروع عملیات، به صورت معجزه‌آسایی تمام موانع پیشرفته نیروهای بعثی مانند آب‌گرفتگی بین خطوط مقدم، خورشیدی‌ها، کانال‌های سیمانی و خاکریزهای نونی شکل را پشت سر می‌گذارند و چند خط دشمن را به تصرف خود درمی‌آورند.

گذشتن از موانع

نیروهای زیادی برای انجام این عملیات در منطقه حضور داشتند. در مرحله اول از این عملیات، لشکر ۱۰ سیدالشهدا، ۲۷ حضرت رسول(ص)، ۵ نصر، ۳۱ عاشورا و ۱۹ فجر، لشکرهای خط‌شکن بودند. رزمندگان گردان امام سجاد(ع) تیپ مستقل ۱۲ قائم آل‌محمد(ص) نیز به فرماندهی عبدالله شهروی از نیروهای حاضر در عملیات بودند. گردان امام سجاد(ع) در کربلای۵ به خوبی وارد عمل شد و به قلب دشمن نفوذ کرد.

گذشتن از موانع سخت و پیچیده منطقه

> هر چه جلوتر می‌رفتیم شدت آتش بیشتر می‌شد، تا جایی که بچه‌ها زمینگیر شدند و کسی جرئت نمی‌کرد سرش را بالا بگیرد. در این وضعیت هم عبدالله بالا و پایین می‌رفت و اصلا ترسی به خود راه نمی‌داد

به هیچ عنوان کار ساده‌ای نبود. فرماندهان بعثی به صدام تعهد داده بودند که این دژها به علت استحکام بسیار بالا غیرقابل نفوذ است و نیروهای ایرانی هرگز نمی‌توانند از این مسیرها به سمت بصره بیایند. بعدها پس از نفوذ رزمندگان ایرانی، صدام به‌خاطر سهل‌انگاری چند فرمانده ارتش را محاکمه کرد. گردان امام سجاد(ع) در جریان این عملیات شهدای زیادی را تقدیم اسلام و انقلاب می‌کند. فرمانده این گردان نیز در جریان این عملیات به شهادت می‌رسد. عبدالله شهروی، فرمانده سرافراز گردان امام سجاد(ع) در عملیات کربلای ۵ و در بیست و سوم دی ماه سال ۱۳۶۵ گلوله‌ای به چشمش اصابت کرد و به شهادت رسید. پس از شهادتش تازه خانواده و آشنایان متوجه شدند عبدالله فرمانده گردان بود.

شجاعت فرمانده

شهید شهروی در جریان عملیات، بیشتر از هر زمان دیگری کارش روحیه دادن به نیروها و هدایت‌شان به جلو بود. مصطفی غریبی از همرزمان شهیدشهروی درباره شهید می‌گوید: «هر چه جلوتر می‌رفتیم شدت آتش بیشتر می‌شد، تا جایی که بچه‌ها زمینگیر شدند و کسی جرئت نمی‌کرد سرش را بالا بگیرد. در این وضعیت هم، عبدالله بالا و پایین می‌رفت و اصلاً ترسی به خود راه نمی‌داد. هر کجا حرکت کند می‌شد یا بچه‌ها زمینگیر می‌شدند، می‌گفت برادرجان! به خدا توکل کنین و سرتون رو به خدا بسپارین و حمله کنین. اینجا نقطه پروازه. می‌خوایم بزنیم به سینه دشمن. باید درسی بهشون بدین که تا به حال نخونده باشن. بچه‌ها با حرف‌ها و شجاعتش روحیه می‌گرفتند و راه می‌افتادند. نزدیکی‌های صبح متوجه شدیم در محاصره دشمن هستیم. او زودتر از ما متوجه شده بود و تصمیمش را گرفته بود. با سرعت ما را از جایی که فکرش را نمی‌کردیم، بیرون برد. آنچه از این فرمانده در ذهن من و بچه‌ها در آن شب سخت، نقش بست، روحیه قوی و نترس او از آن همه حجم آتش بود.»

الگویی برای رزمندگان

عبدالله در بین بچه‌ها به خاطر اخلاص و اخلاقی که داشت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. شهید شهروی بسیار وقت‌شناس بود و با قرآن انس عجیبی داشت. هنگامی که وارد منطقه جنگی یا کوهستانی می‌شد بیشتر از زمان‌های دیگر قرآن زیاد می‌خواند. خیلی سنجیده و با فکر حرف می‌زد و رفتار و کردارش برای همه همرزمانش درس عملی بود. هیچ‌گاه در کارهای جمعی دستور نمی‌داد، بلکه خودش مشغول به کار می‌شد، رزمندگان هم با دیدن او هر کدام گوشه‌ای از کار را می‌گرفتند. عبدالله بیشتر وقتش را در جبهه بود - با اینکه فرمانده گردان بود- نقش پدر را برای رزمنده‌ها ایفا می‌کرد، به‌طوری که در شب به همه چادرها سر می‌زد و مواظب آنها بود. این شهیدبزرگوار در وصیتنامه‌اش خطاب به پاسداران چنین می‌نویسد: «رزمندگان عزیز، از ولایت فقیه اطاعت کنید و از حرف فرمانده پیروی و آن را اجرا کنید و برای اسلام پیکار کنید. برادران عزیز، سپاه را باید به صورت حوزه علمیه درآورید و تقوا و علم را پیشه خود سازید.»

جدول

از راست به چپ

■ ۱- بدون شک و قطعی- فیلتر ■ ۲- اسلحه- مسابقات سراسری- استخوانی در پاچه گوسفند- شیرینی کرمانشاه ■ ۳- از عربی- ماده اصلی تولید کاغذ- منطقه سردسیر روسیه- سایه ■ ۴- گل شب بو- زین و برگ اسب- از واجبات نماز ■ ۵- از فروع دین- رها- نادان ■ ۶- رب‌النوع آتش هندیان- دوست خاموش- آش ■ ۷- بوی ماندگی- کبوتر صحرایی- درخت جدولی- مدافع بارسا ■ ۸- ترک وطن- وسیله‌ای برای تبدیل برق موجود به برق مناسب برای دستگاه- کلام درست و صحیح ■ ۹- کامل کننده- کمربند طبی- عارضه نزدیک‌بینی فتنه‌جو ■ ۱۰- تکرار حرفی- خواهان- سترون ■ ۱۱- سمت چپ- آب منجمد- از حشرات مزاحم ■ ۱۲- به تنهایی- جنبش مقاومت اسلامی فلسطین- چهار یونانی ■ ۱۳- خاندان- تولید نقاشان- ملاحظه هم کردن ■ ۱۴- عقاب سیاه- گهواره پارچه‌ای- نوعی ریاست مجلس- قبض ■ ۱۵- دهمین خلیفه اموی- عمل عکسبرداری با اشعه مجهول

از بالا به پایین

■ ۱- آرامگاه بزرگان- ستاره‌شناس- از رسته‌های نظامی ■ ۲- صندلی دندانپزشکی- کندزبان- شارلاتان ■ ۳- خشکی- سود حرام- یکی از دو نعمت مجهول- نت میانی ■ ۴- تغلب و استیلا- از منابع فقه ■ ۵- اگرچه- رشد دادن- شهری در استان کرمان ■ ۶- مادر بزرگ- بزرگراهی در تهران- از لوازم تبلیغات ■ ۷- جوی خون- صورت- خالق ارژنگ- شیرینی عزا ■ ۸- رهرو- میوه ترش و شیرین ■ ۹- آبکی- چیزی که به عنوان سمبل گروه مورد پرستش قرار گیرد- کتف- عدد تقویمی ■ ۱۰- خو و عادت- بازیگر فیلم دلیجان- از هفت‌سین‌ها ■ ۱۱- رشته‌ای در ورزش دو و میدانی- کله‌پز- شن بیابان ■ ۱۲- رفیق مشهدی- پول اسپانیا ■ ۱۳- صدمه- پوشاندن حقیقت- درخواست برای کناره‌گیری از شغل ■ ۱۴- مردنی- دو رگه- اسطوره درگذشته فوتبال هلند ■ ۱۵- کوتاه‌ترین مدت برای طی کردن ره صدساله- بیماری سگ‌سانان- گل خشمگین

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

۷	۴		۶					
			۹					۶
						۳		
		۳		۲		۹		
	۲	۶		۵				
				۱		۵	۳	
	۹				۷			
۵		۲						
					۴		۲	۹

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۱۱۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ب	ر	و	ن	د	ی	■	د	ش	ت	س	ت	ا	ن	ی
۲	ا	و	ل	م	■	م	ر	ز	■	ت	ا	ب	و	ت	
۳	ر	س	ت	ا	ک	■	م	د	و	ز	■	ب	د	و	ی
۴	ا	ی	ر	ل	م	■	ا	د	ا	ت	■	س	ل	م	
۵	ن	■	م	ن	ا	ق	ب	■	و	ر	س	ت	■		چ
۶	د	■	د	ه	ل	ی	ز	■	ا	ر	و	س	■	س	ه
۷	ا	م	ی	ن	■	ا	ل	ت	ی	ا	م	■	س	ر	
۸	ز	ه	و	ا	ر	■	ا	ل	ک	■	ن	ا	ی	ا	ب
۹	■	ل	د	■	ک	ی	ل	و	ی	ی	■	و	ا	ی	ر
۱۰	ر	ا	■	ح	ل	و	ا	■	د	و	ا	ر	■	■	و
۱۱	و	■	ت	م	ا	م	■	س	و	ا	ر	■	ت	ن	
۱۲	ا	ه	و	■	م	ی	ب	د	■	ن	ش	■	خ	ص	م
۱۳	د	م	ن	ه	■	ه	و	ل	ک	■	ه	ا	ش	و	ر
۱۴	ی	ا	ی	س	ه	■	ب	ا	خ	ت	■	س	ا	ی	ز
۱۵	د	ی	ک	ت	ا	ت	و	ر	■	ج	ی	ب	ب	ر	ی

۶	۸	۷	۸	۸	۵	۸	۱	۵
۸	۸	۵	۱	۶	۷	۸	۸	۵
۸	۵	۱	۸	۵	۸	۸	۶	۷
۸	۸	۵	۵	۱	۸	۷	۸	۶
۸	۷	۸	۶	۵	۸	۸	۸	۱
۱	۵	۶	۷	۸	۸	۵	۸	۸
۷	۸	۸	۸	۷	۱	۶	۵	۸
۵	۱	۸	۶	۵	۵	۸	۷	۷
۸	۸	۶	۸	۸	۷	۵	۱	۸